

نقدی بر مقاله «نگاهی به تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول»

محمد اخوان*

چکیده

قرآن کریم برآمده از علم بی‌نهایت الهی است و برای آنکه بخواهد در ظرف دانش محدود انسان قرار گیرد، جهت زدودن ابهام‌ها، نیازمند به تفسیر است. برای تفسیر کلام الهی، دو شیوه تفسیر موضوعی و تفسیر ترتیبی وجود دارد. تفسیر اخیر خود به دو روش تفسیر بر اساس ترتیب آیات مصحف و ترتیب نزول آیات تقسیم می‌گردد. مقاله پیش رو در نقد مقاله «نگاهی به تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول» - که به مخالفت با تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول برخاسته است - نگارش شده است و بر این نکته تاکید دارد که هیچ منع و محدودیتی برای تفسیر بر اساس ترتیب نزول وجود ندارد؛ زیرا این سبک تفسیر، نوعی تفسیر موضوعی است که به کشف مهندسی ترتیبی قرآن که در همه زمان‌ها و مکان‌ها قابل اجرا است، می‌انجامد.

واژگان کلیدی

تفسیر ترتیبی، تفسیر موضوعی بر اساس نزول، ترتیب نزول، جمع قرآن، مصحف امام علی علیه السلام.

akhavan.mohammad89@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۵

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه کاشان.

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۳۰

طرح مسئله

اینکه قرآن معجزه جاوید پیامبر اکرم ﷺ است، دارای ابعاد گوناگونی از اعجاز است، که از اعجاز لفظی آغاز و شامل امور دیگری می‌شود که به محتوای این کتاب مقدس مربوط است و با این وصف، قرآن در هر حال و صورتی معجزه است و با ترتیب کنونی و یا با ترتیبی که در طول ۲۳ سال، از سوره علق آغاز شده و به سوره براءت یا مائده پایان گرفته و نازل شده است، کتاب هدایت است. مقتضای روحیه علمی و انجام پژوهش واقعی این است که به ترتیب زیر به موضوع مورد بحث پرداخته شود.

الف) نقد ادله طرفداران انحصار تفسیر ترتیبی

نخستین دلیل در این زمینه آن است که مسلمانان بر این که قرآن جز از راه تواتر به اثبات نمی‌رسد، اجماع دارند و قرآن با ترتیب کنونی به فرمان پیامبر اسلام ﷺ شکل گرفته و براهین متعددی بر آن اقامه گردیده است و کتابی که بنا است تا قیامت الگو باشد و رسول حکیمی که به گفته قرآن از هوای نفس سخن نمی‌گوید، نباید زیر سؤال برود. (خویی، ۱۳۹۴: ۲۵۶ و ۲۷۴؛ قدسی، ۱۳۹۳: ۵۷، ۵۹، ۷۴ و ۷۶)

در اینکه قرآن به وسیله قرائت‌های متواتر به اثبات رسیده، به پیامبر اسلام ﷺ می‌رسد، هیچ تردیدی نیست، اما میان این حقیقت و دستور پیامبر اسلام ﷺ به اینکه، قرآن به همین ترتیب موجود در زمان حیاتش جمع‌آوری شود، چه رابطه‌ای وجود دارد؟ چه نصی در این باب وجود دارد؟ و بنابر کدام دلیل، قرآن در زمان حیات ایشان جمع‌آوری شده است؟ حقیقت این است که هیچ دلیلی بر این دو نیست. در نتیجه ترتیب کنونی قرآن، محصول اجتهاد صحابه، توأم با اختلاف‌های، پس از پیامبر ﷺ است. (معرفت، بی‌تا: ۱ / ۲۴۶ تا ۲۷۴)

شاهد بر این مدعا آن است که هیچ‌یک از صحابه، حتی در ترتیب دو آیه اختلاف ندارند، اما در ترتیب سوره‌ها اختلاف‌های فراوانی وجود دارد. اگر ترتیب سوره‌ها نیز مانند ترتیب آیات توقیفی و به دستور پیامبر ﷺ بود، هیچ‌کس توان تغییر در آن را نداشت.

آیت الله خویی، ۲۲ نقل درباره اینکه قرآن پس از پیامبر ﷺ جمع‌آوری شده، ارائه نموده است و سپس چهار نقل دیگر ناظر به جمع در زمان پیامبر ﷺ آورده است. (خویی، ۱۳۹۴: ۲۵۸ - ۲۶۵ و ۲۶۹) وی تناقض میان این دو دسته نقل را برطرف نمی‌کند و برخلاف ادعای

ایشان، روایات گروه نخست، میان خود، با هم تناقضی ندارند و هر یک به موردی جزئی و یک ویژگی جمع‌آوری قرآن پس از پیامبر اسلام ﷺ مربوط است و نقل‌های دسته دوم، از حافظان شاخص عصر نبوی ﷺ یاد می‌کنند و دست‌کم این احتمال می‌رود که مراد از جمع شدن قرآن توسط آنها، گردآمدن در حافظه آنان است و آنگاه که چنین احتمالی داده شد، نمی‌توان قاطعانه استدلال کرد که مراد از جمع کردن قرآن، نگاشتن آن به صورت یک کتاب توسط آنها، آن هم با همین ترتیب موجود بوده است. البته اصل جمع قرآن به شکل مکتوب، در زمان پیامبر ﷺ، قابل دفاع است، اما این که ترتیب آن برخلاف ترتیب نزول طبیعی بوده، قابل اثبات نیست.

افزون بر اینکه، اگر کسی به دلیل عقلی تمسک می‌کند که: به حکم عقل بنا بر اهمیت قرآن، می‌بایست در زمان حیات پیامبر ﷺ، قرآن جمع‌آوری شده باشد، (همان: ۲۷۱) چگونه از خویش نمی‌پرسد، در حالی که هنوز نزول وحی و قرآن پایان نگرفته بوده است، چگونه می‌توانسته قرآن به صورت کتابی کامل، آن هم با ترتیب کنونی، جمع‌آوری شده باشد؟ و چگونه به این حقیقت نمی‌رسد که مفاد سخن زید بن ثابت که می‌گوید: ما در محضر رسول خدا ﷺ قرآن را در رقع‌ها، تألیف می‌کردیم، (همان: ۲۷۳) صرفاً نگاشتن عادی وحی بوده است؟!

دلیل دیگر در دفاع از تفسیر ترتیبی: ترتیب نزول تابع حوادثی هستند که به نحو تصادفی توسط مشرکان منافقان و فاسقان آفریده شده‌اند و با وصف تصادفی بودن آنها، ترتیبی نیز بر هم ندارند، در نتیجه آیات مربوط به آن حوادث نیز به لحاظ محتوا، بر هم ترتیبی نخواهند داشت. (قدسی، ۱۳۹۳: ۵۷، ۵۹)

در پاسخ باید گفت: استحسان‌های عقلی هیچ‌گاه در مسائل تاریخی کافی نیستند و حاکم مطلق در عرصه تاریخ فقط نص است، که در اینجا نص صریحی وجود ندارد و نهایت آنچه نصوص اثبات می‌کنند، آن است که قرآن در زمان پیامبر ﷺ نوشته شده است، اما آیا میان دو جلد هم قرار گرفته است؟ اگر پاسخ مثبت باشد، آیا ترتیب آن به دستور پیامبر ﷺ بوده است؟ اگر باز هم پاسخ مثبت باشد، ترتیب ایشان چه ترتیبی بوده است؟ نصوص، از پاسخ به این سؤال‌ها عاجز است.

افزون بر این، گرچه مشرکان و منافقان با گمراهی و سو نیت عمل می‌کرده‌اند، اما خدای حکیم، به اذعان نویسنده محترم، مقاله قرآن را حکیمانه نازل و به شایستگی مدیریت کرده است، بنابراین بر حکمت ربوبی ایرادی نیست و البته توضیحی نیز در باب ترتب حوادث در پیش است.

افزون بر اینکه، مگر تمام قرآن و سوره‌ها و آیاتی که به ترتیب نازل شده‌اند، دارای شأن نزول خاص است و تحت تأثیر حادثه‌ای مشخص نازل شده‌اند؟ یا مگر در پس هر واقعه‌ای به الزام آیه‌ای نازل شده است؟ خیر به‌طور کلی و کامل، ابتکار عمل در دست خدا بوده و قرآن را به ترتیبی که همگان مشاهده کرده‌اند، در طول ۲۳ سال نازل کرده و آن ترتیب کاملاً حکیمانه بوده است. گاه بدون هیچ سبب نزولی آیات فراوانی نازل می‌شده است، گاهی مدت‌ها حوادث متعددی رخ می‌داد، اما هیچ آیه‌ای نازل نمی‌شد. این واقعیت‌ها نشان می‌دهد که نزول قرآن تابع حوادث نبوده است، بلکه از حوادث پیش‌آمده، حسن استفاده را می‌کرده است.

قیاس قرآن به مدیریت امیرمؤمنان علی علیه السلام، در طول حوادث پنج سال حکومت ایشان، (قدسی، ۱۳۹۳: ۵۸) قیاس مع‌الفارق است، قرآن نه کتاب تاریخ است و نه به تمامی حوادث اشاره کرده است، در غیر اینصورت حجم آن به ده‌ها جلد می‌رسید. قرآن کتاب هدایت است و از میان هزاران حادثه، تنها نسبت به برخی رخدادها حساسیت نشان داده است و از کنار هزاران حادثه خرد و کلان دیگر، بدون هیچ اشاره‌ای گذشته است و در بسیاری موارد، بدون رویداد حادثه‌ای، آیاتی نازل شده است.

خلاصه آنکه نمی‌توان یک کتاب آسمانی را با یک کتاب سیره قیاس کرد و از آن عجیب‌تر قیاس آن با تألیف‌های شهید مطهری است! (قدسی، همان) این که شهید مطهری اظهار می‌کند من طبق تصور خود عمل نمی‌کردم، بلکه حوادث کور و پیش‌بینی نشده، مرا به تألیف وامی‌داشت، چه ارتباطی با خدای حکیم دارد که نسبت به همه چیز بصیر و به همه حوادث، پیش از وقوع آگاه است؟ ایشان تصوره‌های خود را زیر سؤال برده، اعتراف می‌کند که تابع حوادث بوده و می‌آموزد که یک معلم باید برنامه‌ای واقع‌بینانه داشته باشد، این سخن در جای خود حرف درستی است، اما این امر هیچ ارتباطی با سیر تربیتی حکیمانه قرآن ندارد.

سومین دلیل، می‌تواند مورد سو استفاده پلورالیست‌ها قرار گیرد، به این گونه که: با توجه به تکثر روحيات و فرهنگ‌ها از یک سو و فرامکانی و فرازمانی بودن قرآن از سوی دیگر، لازم است مفاهیم قرآنی را از شأن نزول‌ها و ویژگی‌های تنزیلی تجرید کرد. (همان: ۶۰)

در این باره ملاحظاتی به شرح ذیل وجود دارد: یکی در این که قرآن فرازمانی و فرامکانی است، عصری نیست و معجزه جاوید است، هیچ تردیدی نیست، اما از این امر نباید تجرید شأن نزول‌های آن را نتیجه گرفت، بلکه باید به درستی، آنها را ارزیابی و ریشه‌یابی کرد.

دو. در صورتی قرآن می‌تواند جهانی و جاودانه باشد که مخاطبان آن به‌طور طبیعی استعدادهای یگانه داشته باشند، تا پیام‌های آن را به‌طور یکسان دریابند و این همان فطرت ناب دینی و توحیدی است که به تعبیر آیه ۳۰ روم «فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» و همین فطرت است که به‌طور کلی، حتی دین حق را در طول تاریخ، یگانه ساخته است.

سه. قرآن حتی فطرت و دل‌های منحرف شده مشرکان و همه اهل باطل را نیز شبیه یکدیگر می‌داند، (بقره / ۱۱۸؛ توبه / ۳۰) پس عکس نظریه فطرت، در مورد غیرمؤمنان نیز صادق است و از این‌رو است که کفر ملت واحده است.

چهار: بدین ترتیب گفتمان پلورالیستی و تکثر راستین روحیه‌ها و فرهنگ‌ها، از این جهت که خلاف واقعیت است، خلاف عقل نیز است و بدین جهت که مخالف گفتمان فطری قرآنی است، خلاف نقل نیز هست. در نتیجه از شأن نزول‌های قرآن - چه آهنگ تخطیه باطل و چه عزم احقاق حق داشته باشند - باید به نیکی استقبال کرد و دانست که دو جریان حق و باطل، فطرت و ضد فطرت، همواره ماهیتی یکسان، در هر دو سو دارند و اتفاقاً می‌توان از شأن نزول‌ها عموم تعلیل را بر کشید و بر حسب قاعده جری و تطبیق مورد اذعان نویسنده، خصوص تنزیل را فرو گذاشت.

به عبارت دیگر گرچه ممکن است حوادث صدر اسلام عیناً و صورتاً تکرار نشوند، اما حقیقت و ماهیت آنها در جوامعی که شرایط مشابه جامعه عصر نزول را دارند قابل تکرار است.

پنج. نویسنده محترم مورد بحث، جامعه عصر نزول را تافته جدا بافته‌ای از بشریت دانسته و می‌نویسد: «قرآنی که می‌خواهد شفای درد مردم جاهلیت حجاز باشد، باید با آن ترتیب نازل شود ... و قرآنی که می‌خواهد شفای درد همه جوامع تا روز قیامت باشد و برای تمامی نسل‌ها و روحيات شناوری و انعطاف‌پذیری و همانند شمس و قمر سریان و جریان داشته باشد، باید به ترتیب موجود تلاوت و قرائت شود.» (قدسی، همان: ۶۰) منظور ایشان چیست؟ آیا مراد این است که تمام بشریت یک سو و جامعه عصر نزول سوی دیگر است؟ آیا مراد این است که هر جامعه‌ای اقتضای خاص خود را دارد؟ پس چرا پیامبر ﷺ برای یکایک آنها همانند جامعه عصر نزول نسخه خاصی تجویز نکرد و همگی را به پیروی از یک نسخه دعوت کرد؟ به عبارت دیگر یا همه جوامع همانند هم هستند و همگی باید از یک نسخه پیروی کنند، که در این صورت استثنا شدن جامعه عصر نزول بی‌معنا است و یا هر جامعه‌ای به‌صورت جداگانه است، پس نسخه آن جامعه نیز باید ویژه باشد، همان‌گونه که نسخه جامعه عصر نزول خاص ایشان بود.

شش. این استدلال می‌تواند، محذور پلورالیسم دینی؛ یعنی عصری شدن دین را نیز، در پی داشته باشد، که به‌طور قطع مورد رضای ایشان نیست؛ زیرا با جاودانگی، فرازمانی و فرامکانی بودن قرآن و اسلام سازگاری ندارد و ممکن است رندانی از سخن ایشان، چنین نتیجه بگیرند که عصر قرآن سپری شده و باید با «بسط تجربه نبوی»، قرآن، بلکه قرآن‌هایی تازه تراشید!

چهارمین و آخرین دلیل دفاع از تفسیر ترتیبی، نفی قانون تدریجی و پلکانی بودن تربیت است. (همان: ۶۱) نویسنده محترم در این قسمت بحث قرآنی مفید و مبسوطی ارائه کرده است و نتیجه آن، درستی فی‌الجمله مدعای ایشان است، اما بالجمله قابل پذیرش نیست؛ زیرا نویسنده محترم نیز با بررسی دیدگاه‌های عرفا و اشاره به کتاب‌های آنها تا حدودی اصل موضوع را می‌پذیرد. به هر حال در این مورد نیز توجه به چند نکته سودمند است:

۱. قرآن در زمینه ابعاد رسالت سازندگی پیامبر اسلام ﷺ، از باب مثال در آیه دوم سوره جمعه، تزکیه را بر تعلیم مقدم می‌دارد و از نگاه عقل نیز چنین است که تا تربیت شونده از خباثت و ردائل پاک نشود، آراستگی‌اش به فضایل ممکن نیست و همین مقدار تدریج و ترتب نیز در تربیت، مرحله‌ای بودنش را می‌رساند، چنان‌که اهمیت فطرت را نیز آشکار می‌کند.

۲. نباید فراموش کرد که گرچه گاهی میان مفاد یک آیه یا چند آیه متوالی ترتیب وجود ندارد، اما این بدان معنا نیست که مهندسی کلان قرآن از هیچ‌گونه نظم و ترتیبی تبعیت نکرده است، به عنوان مثال، تقدم جهان بینی بر ایدئولوژی، یا تقدم ایمان بر عمل صالح ضروری است و بدین ترتیب، نخست باید مبانی اعتقادی انسان محکم شود و سپس ایدئولوژی و الگوهای رفتاری در وی نهادینه گردد؛ بنابراین در تربیت این تقدم و تأخر نیز وجود دارد.

۳. نقش تقسیم تکالیف به پنج قسم، جای‌دادن مصالح و مفاسد در سلسله علل احکام و در نظر گرفتن ملاک‌های مهم و مهم در حوزه تکالیف دینی نیز، ظرافت تعلیم و تربیت، نوعی مرحله‌ای بودن آن و توجه به اولویت‌ها را می‌رساند. بنابراین اگر به فرض «تحدی» قرآن نیز مرحله‌ای است، البته به نحوی که بر حسب ترتیب نزول آیات تحدی رخ داده است (اخوان، ۱۳۸۹: ۲۷ به بعد) و یا مواردی دیگر در علوم قرآنی و جز آن‌ها، روندی تکاملی در قرآن مشهود است، قابل قبول است. (همان، ۱۳۸۹)

۴. اینکه عرفا در تبیین سیر پلکانی تربیت دچار اختلاف هستند، تنها ضعف و استحسانی بودن ادعاهای ایشان را اثبات می‌کند، اما اصل نظریه پلکانی بودن تربیت را زیر سؤال نمی‌برد،

چه بسا اگر عرفا به سیر تربیتی پیامبر ﷺ، که در نزول وحی تجلی یافته، توجه می‌کردند، از ورطه استحسان و اختلاف رها می‌شدند.

ب) نقد مبنای تفسیر ترتیبی

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که تفسیر ترتیبی قرآن، تنها شیوه تفسیر آن نیست؛ زیرا: یک. این امر به‌راستی «دون اثباته خرط القتاد» است و از سوی پیامبر اسلام ﷺ، همان‌طور که گذشت، دستور صریحی نرسیده است که قرآن به شکل کنونی مرتب شود.

اگر به فرض ثابت شود که چینش سوره‌ها نیز به دستور وحی بوده است، باز هم به‌معنای ممنوعیت تفسیر، به ترتیب نزول نیست؛ زیرا مفسر ترتیب نزولی، به‌دنبال پاسخ به این سؤال است که جامعه ایمانی از آغاز تا انجام چه مراحل را طی کرده است؟ بنابراین، تفسیر ترتیب نزولی در اعداد تفاسیر موضوعی قرار می‌گیرد، بلکه می‌توان گفت اگر تفسیر موضوعی مشروعیت داشته باشد، تفسیر ترتیب نزولی به طریق اولی مشروع است؛ زیرا اولاً هیچ آیه‌ای را حذف نمی‌کند و ثانیاً ترتیب آیات را حفظ کرده و تنها ترتیب سوره‌ها را تغییر می‌دهد. پس دلیلی نیست که حتماً، تفسیر، ترتیبی باشد، گرچه این کار منعی نیز ندارد.

دو. بنا بر توضیحات گذشته و طبق رهنمود «القرآن یفسر بعضه بعضاً»، مانعی ندارد، بلکه اولویت نیز دارد که به منظور فهم مرادهای قرآن، نخست به سراغ خود قرآن رفته و آیات مشابه یکدیگر و آیه‌هایی که در یک موضوع وارد شده‌اند را با هم در نظر آوریم و همین تفسیر موضوعی است و لحاظ شأن نزول‌ها نیز سابقه موضوع را روشن می‌کند و به فهم بهتر کلام وحی یاری می‌رساند.

حاصل این که مفسران ترتیبی نیز به هیچ‌روی از تفسیر قرآن به قرآن و آشنایی با سیر نزول این کتاب مقدس، بی‌نیاز نیستند.

ج) تفسیر یا جمع‌آوری امیر مؤمنان ﷺ

برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که قرآن جمع‌آوری شده توسط امیر مؤمنان علی ﷺ را تفسیر قرآن ایشان نامیده‌اند (قدسی، همان: ۶۹) اما این موضوع در خور بررسی است و در این مورد نکات زیر قابل ذکر است:

یک. اقدام نامبرده در پرداختن به خدمت فرهنگی بسیار مهم حضرت امیر علیه السلام، در جمع کردن قرآن، در خور تقدیر است، در حالی که مرجع بزرگوار و قرآن پژوهی مانند آیت الله خوبی در *البیان* خود هیچ اشاره‌ای به این امر نمی‌کند!

دو. جمع‌آوری قرآن توسط امام علی علیه السلام، طبق دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ایشان انجام گرفته است: علامه محمد باقر مجلسی، بابتی را در *بحارالانوار* به این موضوع اختصاص داده است؛ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۹ / ۷۷ - ۴۰) وی نقل‌های فراوانی از جمله از مناقب ابن‌شهر آشوب، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، کتاب سلیم بن قیس و ... آورده که امام علی علیه السلام، قرآن را با املائی پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان و با دست خویش نگاشته است و برخی منابع یاد شده، به کتاب‌های اهل سنت در این باره استناد می‌کنند.

بنابراین، حضرت امیر علیه السلام از میان صحابه این امتیاز را داشته و جز ایشان، دیگران، اگر هم به جمع‌آوری قرآن پرداخته‌اند، در حالی که معصوم نیز نبوده‌اند، به سلیقه خویش عمل کرده‌اند و گر نه کارشان متفاوت با امیرمؤمنان علیه السلام نبود و کار آنها که تقریباً همین ترتیب کنونی قرآن بوده است، حجیت شرعی ندارد.

سه. اما امیرمؤمنان علیه السلام، چه ترتیبی برای قرآنش در نظر گرفته است؟ طبق نقل‌های موجود در *بحارالانوار*، نظم و ترتیب قرآن، حتی به نقل از خود ایشان، همان ترتیب نزول قرآن در طول ۲۳ سال بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. باید توجه داشت که امام علی علیه السلام، به‌عنوان یکی از کاتبان وحی و برتر از همه آنها، به دقت در طول ۲۳ سال، همگام با نزول قرآن، به کتابت آن مشغول بوده‌اند و نگارش ایشان مانند نزول قرآن، تدریجی و به ترتیب نزول بوده است. سؤال این است آیا حضرت این ترتیب طبیعی را تغییر داده‌اند؟ اثبات آن بر عهده مدعی است و مادامی که هیچ دلیلی برای تغییر در دست نیست و به عکس، شواهدی بر عدم تغییر وجود دارد، باید اذعان کرد که ترتیب مصحف ایشان بی تغییر باقی مانده است. بنابراین آیا کار ایشان کاملاً طبیعی نبوده که قرآن را طبق ترتیب نزولش بنگارد؟

چهار. در این میان ملاحظه روایت جابر از امام باقر علیه السلام، که مورد استناد نویسنده یاد شده (قدسی: ۱۳۹۳: ۶۹) واقع شده، ضروری است: «... عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول: ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن كله كما انزل الا كذاب و ما جمعه و حفظه كما نزله الله تعالی الا علی بن ابی طالب علیه السلام و الائمه من بعده علیه السلام». (کلینی، ۱۳۹۲: ۲ / ۴۴۱) جابر گوید شنیدم که اباجعفر،

امام باقر علیه السلام فرمود: «هیچ کسی از مردم نمی‌تواند ادعا کند که وی همه قرآن را آن‌گونه که نازل شده، گردآورده است، مگر این که کذاب است و کسی آن را جمع‌آوری نکرده و حافظ آن نیست، مگر علی بن ابی‌طالب و امامان پس از ایشان».

نویسنده محترم مورد بحث، کلمه «حفظه» را عطف تفسیری «جمعه» قرار داده، با این استدلال که امامان بعدی، دیگر مثل علی علیه السلام قرآن را جمع نکرده و نگاشته‌اند، پس مراد امام باقر علیه السلام در این حدیث این است که تنها مراد از جمع نیز حفظ در حافظه و جمع در سینه است! این استدلال صحیح نیست، زیرا:

الف) کار حضرت امیر علیه السلام و دیگر صحابه، به لحاظ تاریخی، جمع در سینه و ضبط در حافظه و آوردن آنها روی نوشت‌ابزارها بوده است و به هیچ وجه نمی‌توان حتی در مورد حضرت امیر علیه السلام مدعی شد که قرآن را از حافظه بر کاغذ و مانند آن منتقل نکرده است و گرنه چه ضرورتی داشت که شش ماه در خانه بنشیند و دست به هیچ کار دیگری نزند؟! پس جمله «والائمه من بعده»، مستقل است و معنایش این است که قرآن نگاشته حضرت امیر علیه السلام، نزد فرزندان معصوم او است، چنان که در روایت ابوذر خواهد آمد.

ب) امام باقر علیه السلام تفاوت کار جدّ بزرگوارش حضرت امیر علیه السلام، با کار دیگران را به روشنی بیان می‌کند، بدین‌سان که ایشان قرآن را همان‌گونه که نازل شده، جمع‌آوری کرده و دیگران به گونه دیگری قرآن را مرتب کرده‌اند و ترتیب نزول نیز برای حاضران عصر نزول قابل مشاهده بوده و برای نسل‌های بعدی نیز، جدای از کاری که امیرمؤمنان علیه السلام انجام داده و در واقع ترتیب نزول را روایت کرده است، دیگران نیز آن را نقل کرده‌اند. (معرفت، همان: ۱ / ۱۰۳ به بعد) بنابراین چگونه می‌توان تنها حضرت امیر علیه السلام را یک حافظ قرآن دانست؟!

ج) اگر کار امیرمؤمنان علیه السلام، تنها حفظ قرآن در حافظه بوده و چیزی را نگاشته است، پس چرا به ایشان نسبت تفسیر آیات قرآن را داده‌اند؟ اگر آن حضرت آیات را تفسیر کرده است، لابد بر زبان و قلم آورده است، وانگهی چگونه می‌توان اثبات کرد که تفسیر ایشان ترتیبی و طبق ترتیب کنونی است، با این که طبق روایت جابر و نقل‌های تاریخی که به آنها اشاره شد، حضرت، قرآن را طبق ترتیب نزول جمع‌آوری کرده است، از این‌رو منسوخ را بر ناسخ و عام را بر خاص، مقدم داشته و یا شأن نزول‌ها را بیان فرموده است.

پنج. با توضیحاتی که گذشت روشن می‌شود که برجستگی عمل حضرت امیر علیه السلام در جمع‌آوری

قرآن بر حسب ترتیب نزول آن بوده و توضیح و تفسیر آن، فرع بر این کار بوده است، در نتیجه نباید جای اصل و فرع را عوض کرد.

د) دو مصادره به مطلوب

به منظور ترجیح تفسیر ترتیبی بر تفسیر موضوعی، یا تفسیر بر حسب ترتیب نزول قرآن، می‌توان چنین گفت که: نزول دفعی قرآن در واقع یا به احتمال فراوان، همین ترتیب موجود بوده است و نیز می‌توان مدعی شد که: نزول دفعی قرآن در شب قدر بر پیامبر اسلام ﷺ نیز مانند نزول تدریجی آن، بنا بر همین ترتیب موجود و با همین الفاظ بوده است؛ زیرا این امر مقتضای ظاهر ادله‌ای است که نزول دفعی قرآن را مطرح می‌کند، افزون بر اینکه قصه‌ای مانند قصه کربلایی کاظم ساروقی اراکی، که به یکباره حافظ کل قرآن شد، نشان می‌دهد به نحو جزم آنچه در عالم غیب و لوح محفوظ ثبت است، قرآن با همین ترتیب و الفاظ و جمل است (قدسی، همان: ۶۸ و ۷۳) بنابراین تفسیر قرآن نیز باید طبق ترتیب کنونی باشد، اما باید دانست که این دو ادعا، مصادره به مطلوب است؛ زیرا:

مطلوب آن است که ترتیب کنونی قرآن بر ترتیب آن در نزول تدریجی ترجیح دارد، آن‌گاه دلیل این سخن این است که در نزول دفعی، قرآن بر پیامبر اسلام ﷺ در آغاز بعثت، به ترتیب فعلی نازل شده است، نه این که در آن نزول، سوره علق نخستین سوره باشد، اما سؤال این است که شما از کجا به این علم رسیده‌اید و یا می‌توانید آن را احتمال دهید؟ مگر کسی علم غیب دارد؟ یا اینکه پیامبر اسلام ﷺ در این باره توضیح داده و تصریح فرموده که در نزول دفعی قرآن به همین شکل کنونی بر ایشان نازل شده است؟ یا ائمه معصومین علیهم السلام که قولشان حجت است چنین فرموده‌اند؟ یا از خود قرآن حجت و یا قرینه‌ای بر این سخن وجود دارد؟

پاسخ این سؤال‌ها منفی است و ظواهر قرآنی، از قبیل آیه ۱۸۵ سوره بقره و یا ظاهر سوره قدر و دخان، بیش از این دلالت ندارند که قرآن در شب قدر، یکباره بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده است، اما همین قرآن با همین مشخصات و یا قرآنی که بنا بر آیات (هود / ۱، زخرف / ۴، واقعه / ۸۰؛ بروج / ۲۲) در ام‌الکتاب و لوح محفوظ وجود داشته و دارد، از ظاهر آیات کدامیک استفاده می‌شود؟! بنابراین، مطلب به همین سادگی نیست که بتوان به جزئیات عالم غیب راه یافت و تنها باید به طور کلی به اصل آن، طبق آیه سوم بقره، ایمان داشت و همین نیز کافی است. ناگفته نماند که

اصل نظریه نزول دفعی، مورد تردید جدی است (معرفت، پیشین: ۹۳ - ۸۷) و طبیعتاً نمی‌تواند مبنای مستقلی برای استدلال باشد.

مسئله لفظی بودن یا نبودن قرآن در نزول دفعی نیز همین مصادره را دارد. آن چه مدعیان نزول دفعی باور دارند، اصل نزول دفعی است، اما از کجا که قرآنی که به تعبیر سوره واقعه، در کتابی مکنون و پوشیده است، از کمون خویش برون آمده، در لباس الفاظ ظاهری قرار گیرد و به همین صورت بر قلب مبارک پیامبر اسلام ﷺ فرود آید؟ حتی اگر احتمال نیز داده شود که حقیقت قرآن، همان که در ام‌الکتاب و لوح محفوظ است، در نزول دفعی بر ایشان نازل شده که هیچ استحالۀ عقلی هم ندارد، دیگر نمی‌توان ادعا کرد که نزول دفعی نیز در قالب الفاظ و ترتیب کنونی قرآن بوده است.

به همین ترتیب ماهیت ماجرای کربلایی کاظم نیز روشن می‌شود. کیست که وی و پیامبر اسلام ﷺ را در یک سطح قرار دهد؟ آیا کسی می‌تواند او را از قبیل «مطهرون» بداند که در سوره واقعه مطرح شده است؟! آری اگر قرار است حفظ به صورت عادی و یا کرامت‌گونه رخ دهد، می‌تواند بر حسب ترتیب کنونی و یا ترتیب نزول انجام گیرد و در هر صورت حافظ، که در ضمن فردی شایسته و قابل احترام است، افتخار این را می‌یابد که حامل کلام وحی است، اما چنین نیست که مانند پیامبر اسلام ﷺ مصداق «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ ...» (شعرا / ۱۹۳ و ۱۹۴) باشد و همانند ایشان شود که در نزول دفعی، قرآن را دریافت، بلکه صرفاً همین قرآن موجود در حافظه‌اش قرار می‌گیرد و اگر جز این باشد، باز حامیان نظریه «بسط تجربه نبوی»، چونان وسواس خناس‌هایی به تحریک کربلایی کاظم‌ها پرداخته، القا می‌کنند که مدعی نبوت شوید! پس حفظ قرآن از خزانه غیب و لوح محفوظ، به نحو جزم، به کسی عطا نمی‌شود و در مورد افراد عادی حسابی عادی نیز دارد و در نهایت در مورد امثال کربلایی کاظم لطفی خاص است، که در عین بی‌سوادگی، یکبارۀ حافظ قرآن می‌شود، اما در مورد پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ که معصومانند، موضوع متفاوت است و شایسته نیست که ما و آنان، یکی به شمار آییم.

ه) امتیازات مصحف امیر مؤمنان علی ﷺ

آیا «تفسیر بر حسب ترتیب نزول خلاف حکمت و مصلحت است و ضرورتی ندارد؟» (قدسی، ۱۳۹۳: ۵۵) یا اینکه مصحف حضرت امیر ﷺ در جهات چهارگانه‌ای که استاد معرفت برشمرده‌اند،

مزایایی داشته است؟ (همان: ۷) اما امتیازهای مورد نظر صاحب‌التمهید (معرفت، همان: ۱ / ۲۲۸) چنین است:

۱. نگارش بر اساس ترتیب نزول آیات؛
 ۲. ثبت و ضبط کامل و بی‌کم‌وکاست الفاظ و کلمات قرآن؛
 ۳. بیان قرائت شنیده شده از پیامبر اسلام ﷺ به طور کامل؛
 ۴. ارائه توضیح در حاشیه مصحف درباره آیات، شأن نزول، مکان نزولش، زمان نزول و افرادی که آیات درباره آنها نازل شده است؛
 ۵. بیان بهره‌های عمومی آیات قرآن، بدون اینکه مربوط به زمان، مکان و فرد خاصی باشند و این موجب جاودانگی و جریان قرآن چون خورشید و ماه می‌شود.
- بنابر آنچه گذشت، همه این امتیازها، به‌ویژه، امتیاز نخست به اثبات رسید و امتیاز چهارم نیز در آن وجود داشته و طبعاً تفسیر ترتیبی نبوده، بلکه بر حسب ترتیب نزول انجام گرفته است. افزون بر این در این مورد، تأمل در نقل از تفسیر برهان، نیز سودمند است:
- «امام علی علیه السلام فرمود: هیچ آیه‌ای بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، جز اینکه آن را بر من قرائت و املا کرد و من آن را با خط خود نگاشتم و ایشان تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را نیز به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ قرآن را نیز نصیب من کند، در نتیجه هیچ آیه‌ای از کتاب خدا را از یاد نبردم و هیچ دانشی را که او به من آموخته بود، از وقتی که در حق من آن دعا را کرد، فراموش نکردم». (معرفت، همان)
- از این نقل بر می‌آید که مصحف حضرت امیر علیه السلام مجموعه‌ای از علوم قرآنی بوده است و تنها تفسیر آیات، آن هم به شیوه ترتیب کنونی نبوده است. افزون بر اینکه به برکت تعالیم و دعای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام به عنوان شاگرد ویژه مکتب نبوی صلی الله علیه و آله، رشد کرده است و همچنین کاری که حضرت امیر علیه السلام انجام داده است، کاملاً ضروری بوده و هیچ خلاف مصلحتی، جز مصلحت صاحبان قدرت آن روزگار نداشته است!
- ابوذر غفاری روایت می‌کند که: «هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام قرآن را جمع‌آوری کرد و آن را نزد مهاجرین و انصار آورد و بر آنان عرضه کرد، همان‌گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به وی دستور داده بود؛ آن‌گاه ابوبکر آن را گشود و در همان صفحه نخست چیزهایی از رسوایی‌های قوم را دید و در این حال عمر از جای بجست و گفت ای علی آن را بازگردان که ما را بدان نیازی نیست. پس

علی مصحف را بر داشت و بازگشت؛ سپس حاکمان، زید بن ثابت، قاری قرآن را احضار کردند و عمر به او گفت علی قرآنش را نزد ما آورده و در آن فضاحت‌های مهاجر و انصار است و ما می‌خواهیم قرآنی بنگاریم که از فصیح تهی باشد، پس زید در این باره به وی پاسخ مثبت داد، اما گفت اگر من طبق میل شما قرآنی نگاشتم و سپس علی رضی الله عنه دوباره مصحفش را آشکار کرد، آیا نقشه شما نقش بر آب نمی‌شود؟ عمر گفت: چاره چیست؟ زید گفت: شما به چاره کار داناترید.

پس عمر گفت: چاره جز این نیست که او را بکشیم و از شرش رها شویم. پس وی تصمیم گرفت که به دست خالد بن ولید او را ترور کند، اما توفیق نیافت و گذشت تا این که عمر به خلافت رسید و از علی رضی الله عنه خواست که مصحفش را تسلیم کند، تا آن را تحریف کنند! و گفت: ای ابالحسن خوب است قرآنی را که در زمان ابوبکر آوردی، باز هم بیاوری تا مایه وحدت ما شود! پس علی رضی الله عنه پاسخ داد: هیئات دیگر به آن دسترسی ندارید، من آن را بر ابوبکر عرضه کردم، تا حجت بر شما تمام شود و روز قیامت نگویید ما از آن بی‌خبر بودیم، یا بگویید تو آن را عرضه نکردی. قرآنی که نزد من است، جز دست پاکان و اوصیا از فرزندان من به آن نمی‌رسد. پس عمر گفت: آیا زمانی برای آشکار شدن آن هست؟ علی رضی الله عنه فرمود: آری آن‌گاه که قائم، از فرزندان من به پا خیزد آن را آشکار می‌کند و مردم را به عمل به آن وا می‌دارد و آن قرآن مبنای کارها واقع می‌شود». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۹ / ۴۲ و ۴۳)

بر اساس این روایت می‌توان گفت:

یک. اگر به راستی ترتیب مصحف علی رضی الله عنه، همان مصحف فعلی است و حتی سابقه آن به عهد نبوی صلی الله علیه و آله می‌رسیده است، چنان‌که آیت الله خوبی و همفکران ایشان چنین اعتقادی دارند، چرا دستگاه خلافت از پذیرش آن خودداری کرد؟ و چرا به ایشان گوشزد نکرد که کار تازه‌ای نکرده و کارش تکراری است؟

دو. اگر مصحف امیرمؤمنان رضی الله عنه، همین ترتیب فعلی را داشت و متعرض شأن نزولها و سران قوم نشده بود، چه ضرری برای دستگاه خلافت داشت که آن را نپذیرفت و به زید بن ثابت متوسل شد، تا در مقابل اقدام امیرمؤمنان رضی الله عنه، دست به کار نگاشتن مصحف جدیدی شود و اگر طبق نظر صاحب *البيان*، قرآن در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله جمع‌آوری شده بود، چه نیازی به کوشش‌های زید بوده است؟ سه. آیا توطئه دستگاه خلافت و کمک گرفتن از خالد بن ولید برای ترور حضرت امیر رضی الله عنه، تنها به خاطر کتابی عادی بوده است؟ آیا اقدام آنها، یادآور کار مشرکان قریش در مقابله با اصل

قرآن و جنگ‌افروزی‌های آنان در مقابل پیامبر اسلام ﷺ نیست؟

چهار. پس از نهادینه شدن قدرت خلفا و مسلط شدن خلیفه دوم بر اوضاع و برخورداری قدرت حاکم از مصحف رسمی زید بن ثابت، با ترتیب کنونی، خلیفه چه انگیزه‌ای داشت که مصحف علی علیه السلام را از او مطالبه کرد و ایشان نیز تسلیم خواست قدرت نشد؟ هرگاه ترتیب مصحف ایشان، همان ترتیب مصحف زید بود بهتر نبود حضرت به خواست خلیفه تن می‌داد و از فرصت و امکانات حاکمان، برای نشر مصحف خویش سود می‌برد؟!

پنج. اگر مصحف امیر علیه السلام با مصحف زید یکی بود و همین ترتیب کنونی را داشت، چرا به واسطه آن بر صاحبان قدرت احتجاج کرد و قیامت را به رخشان کشید و آیا جا نداشت که آنها پاسخ دهند که کار ما و تو در باب جمع‌آوری قرآن فرقی ندارد و مثل بار اول بگویند هیچ نیازی به کار تو نداریم؟

شش. اگر مصحف حضرت امیر علیه السلام، همین مصحف رایج کنونی است که به طور کرامت‌آمیز و غیرعادی در حافظه کربلایی کاظم هم جای گرفته است، چه وجهی داشت که ایشان قاطعانه به خلیفه دوم بگویند: دست کسی جز پاکان و اوصیای از فرزندان من به آن نمی‌رسد؟ آیا ما در اختصاص طهارت به اهل بیت علیهم السلام، به نص قرآن، (احزاب / ۳۳) تردیدی داریم؟

هفت. اگر مصحف امیرمؤمنان علیه السلام، ترتیب قرآن کنونی را دارد، چه نیازی است که بنا بر پیشگویی ایشان، حضرت قائم علیه السلام، از فرزندانش، آن را آشکار کرده، مردم را بر آن وا دارد و طبق آن رفتار کند مگر این کار تحصیل حاصل نیست و اصلاً ضرورتی در آن و ظهور حضرت هست؟!

آری مجموع این پرسش‌ها و سؤال‌هایی از این دست، می‌تواند ما را به امتیازهای قرآن جمع‌آوری شده توسط حضرت امیر علیه السلام، ارزش فوق‌العاده آن به‌عنوان برنامه حکومت مهدوی علیه السلام و تفاوت بنیادی آن با قرآن فعلی، برساند، البته، آن قرآن به لحاظ محتوایی، با این قرآن فرقی ندارد، بدین معنا که قرآن کنونی نیز تحریف نشده است و امام زمان علیه السلام نیز، وحی الهی را تعبیر نمی‌دهد، بلکه اهداف جد بزرگوارش را در نگاشتن مصحف و اهداف متعالی قرآن و خدا را، تحقق می‌بخشد، همان‌هایی که دشمنان اهل بیت علیهم السلام، از ابتدا مانع آنها شدند.

نتیجه

۱. با توجه به اعجاز کلام الهی، این اعجاز در هر حال و در هر صورتی محفوظ است، چه با

ترتیب کنونی و چه بدان صورتی که به تدریج نازل شده است، در نتیجه هر دو شیوه تفسیر ترتیبی و یا تفسیر به ترتیبی که نازل شده است، روا هستند. بنابراین تفسیر ترتیبی منعی ندارد و البته رجحانی نیز ندارد.

۲. به ادله طرفداران تفسیر ترتیبی پاسخ داده شد بنابراین، مرجوح بودن تفسیر بر اساس نزول تدریجی، منتفی است.

۳. هیچ دلیل محکمی بر وحیانی بودن ترتیب فعلی قرآن نداریم، هر چند امروزه دلیلی بر جواز تغییر آن نیز وجود ندارد.

۴. بنابر دلایل غیرقابل خدشه تاریخی و روایی، امیرمؤمنان علیه السلام، که کاتب ارشد وحی در کنار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است، نخستین جمع‌آوری کننده قرآن، بلافاصله، پس از رحلت ایشان نیز بوده است.

۵. مصحف امام علی علیه السلام که طبق روایات و تواریخ، موافق نزول تدریجی قرآن در طول ۲۳ سال تنظیم شده بوده، با مصاحف صحابه دیگر تفاوت داشته و دارای امتیازهایی بوده است، تا جایی که برنامه حکومت مهدوی علیه السلام در عصر ظهور خواهد بود.

۶. هیچ دلیلی بر حکمروایی ترتیب فعلی قرآن، بر آنچه در نزول دفعی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده و نیز لفظی بودن آن در دست نیست، در نتیجه نزول دفعی را نیز نمی‌توان پشتیبان تفسیر ترتیبی و دلیلی بر رجحان آن دانست.

۷. مسئله فطرت، آن‌گونه که بیان شد، اهمیت بسیاری دارد و خالق تکوین و فطرت، که صاحب شریعت نیز هست، دین خویش را نیز به‌گونه‌ای سامان داده که آن فطرت شکوفا شود، بنابراین، قرآنش را نیز چنان نازل کرده، که طی روندی تکاملی، آنچه مایه رشد آدمی می‌شود را، تحقق بخشد. پس تفسیر قرآن، آن‌گونه که نازل شده نیز اهمیتی خاص دارد.

۸. تمام انسان‌ها و جوامع، ویژگی‌های ذاتی واحدی دارند، بنابراین، روش تربیتی آنها نیز همواره در طول تاریخ یکسان است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم

- اخوان، محمد، ۱۳۸۹، قرآن در قرآن، گاشان، مرسل.

- خویی، سید ابوالقاسم، ۱۳۹۴ ق، *البيان فی تفسیر القرآن*، قم، مطبعة العلمیه.
- قدسی، احمد، ۱۳۹۳، «نگاهی به تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول»، *مطالعات تفسیری*، ش ۱۸، قم، دانشگاه معارف اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۹۲ ق، *الکافی*، تهران، المکتبه الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۰۴۳ ق، *بحار الانوار الجامعة لدر اخبار الائمة الاطهار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- معرفت، محمدهادی، بی تا، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی